

فرازهایی از زندگی و سخنان امام سجاده(ع)

برگرفته از کتاب «زندگانی علی بن الحسین(ع)» نوشته سید جعفر شهیدی

چند فراز از دعاهاى صحیفه سجاده

خدایا! من از تو پوزش می‌خواهم که در پیش روی من به کسی ستم شود و من او را یاری نکنم، یا نعمتی به من ارزانی گردد و سپاس آن را نگویم. یا گناهکاری از من عذر خواهد و عذر او نپذیرم. یا حاجتمندی از من چیزی طلبد و او را بر خود مقدم ندارم، یا حق مرد باایمانی برگردنم آید و آن را بزرگ نشمارم و یا عیب مرد باایمانی را ببینم و آن را نپوشانم. (از دعای ۳۸ صحیفه سجاده)

خدایا درود فرست بر محمد امین وحی، و گزیده از آفریدگانت و ممتاز از بندگان، امام رحمت و قافله‌سالار خیر و برکت که خود را از هر چیز جز بندگی تو برید و در راه این خدمت هر بلایی را به جان خرید. در راه دعوت به تو با کسان خود جنگید و با خویشاوندان به ستیزه برخاست و پیوند خویش را با ایشان برید، دوران دوست را به خود خواند و نزدیکان دور را از خود براند. (از دعای دوم صحیفه سجاده)

پروردگارا به تو پناه می‌برم از هیجان حرص، و تیزی خشم، و چیرگی حسد، و ناتوانی بر شکیبایی، و قلت قناعت، و بدی خلق، ستهیدن شهوت، و بندگی نخوت، و پیروی هوای نفس، و به یکسو شدن از راه خیر، و فرو رفتن به خواب غفلت، و در افتادن در آنچه به کار نیاید، و مقدم داشتن باطل بر حق، و اصرار بر گناه‌ها، و خوارشمردن معصیت و بزرگ شمردن طاعت. (بخشی از دعای هشتم صحیفه سجاده)

روزی یکی از خدمت‌گزاران خود را برای کاری خواست و او پاسخ نداد و بار دوم و سوم نیز، سرانجام از او پرسید:

- پسرم آواز من را نشنیدی؟

- چرا.

- چرا پاسخ ندادی؟

- چون از تو نمی‌ترسم.

- سپاس خدای را که خدمت‌گزار من از من نمی‌ترسد. (صفحه ۱۱۱)

از او پرسیدند چرا ناشناس با مردم سفر می‌کنی؟ گفت: «خوش ندارم به خاطر پیوند با رسول خدا چیزی بگیرم که نتوانم مانند آن را بدهم.» (صفحه ۱۱۱)

روزی بر گروهی از جذامیان گذشت. بدو گفتند:

- بنشین و با ما ناهار بخور. گفت:

- اگر روزه نبودم با شما می‌نشستم.

چون به خانه رفت سفارش طعامی برای آنان داد و چون آماده شد برای ایشان فرستاد و خود نزدشان رفت و با آنان طعام خورد. (صفحه ۱۱۱)

چون می‌خواست به مستمندی صدقه دهد نخست او را می‌بوسید، سپس آنچه همراه داشت بدو می‌داد. (صفحه ۱۱۲)

نافع بن جبیر او را گفت: «تو سید مردمی و نزد این بنده - زید بن اسلم - می‌روی و با او می‌نشینی؟» گفت: «علم هر جا باشد باید آن را دنبال کرد.» در روایت مجلسی از مناقب است که: «من نزد کسی می‌نشینم که همنشینی او برای دین من سود داشته باشد.» (صفحه ۱۱۲)

می‌گفت هیچ خشمی را گواراتر از آن خشم که به دنبال آن شکیبایی باشد ندیدم. و آن را با شتران سرخ‌مو عوض نمی‌کنم. (صفحه ۱۳۷)

ابن شهر آشوب به اسناد خود از طاووس فقیه آرد: او را دیدیم از شامگاه تا سحر طواف و عبادت کرد. چون اطراف خود را خالی دید به آسمان نگریست و گفت: «خدایا ستاره‌های آسمان فرو رفتند و دیده‌های آفریدگانت خفتند. درهای تو به روی خوانندگان باز است! نزد تو آمدم تا مرا بیامری و بر من رحمت کنی! و در عرصه‌های قیامت روی جدم محمد(ص) را به من بنمایانی!»

سپس گریست و گفت: «به عزت و جلالت سوگند با معصیت خود قصد نافرمانی تو را نداشتم و درباره تو تردید و به کیفر تو جاهل نبودم. و عقوبت تو را نمی‌خواستم. اما نفس من مرا گمراه کرد و پرده‌ای که بر گناه من کشیدی مرا بر آن یاری داد. اکنون چه کسی مرا از عذاب تو می‌رهاند؟ و اگر رشته پیوند خود را با من ببری به رشته چه کسی دست زنم؟ چه فردای زشتی در پیش دارم که باید پیش روی تو بایستم! روزی که به سبک باران می‌گویند بگذرید و به سنگین باران می‌گویند فرود آید، آیا با سبکباران خواهم گذشت؟ یا با سنگین باران فرود خواهم آمد؟ وای بر من هر چه عمرم درازتر می‌شود گناهانم بیشتر می‌گردد و توبه نمی‌کنم. آیا هنگام آن نرسیده که از روزگارم شرم کنم.»

سپس گریست و گفت:

أُتْحِرِقُنِي بِالنَّارِ يَا غَايَةَ الْمُنَى فَأَيْنَ رَجَائِي ثُمَّ أَيْنَ مَحَبَّتِي

أَتَيْتُ بِأَعْمَالٍ قِيَاحٍ رَدِيئَةٍ وَ مَا فِي الْوَرَى خَلْقٌ جَنَى كَجَنَائَتِي

(ای غایت آرزوها، آیا مرا به آتش می‌سوزانی؟ پس امید من و محبت من [به تو] چه می‌شود؟ آری، من اعمال زشت و پستی آورده‌ام و در میان مردمان گنهکاری چون من یافت نمی‌شود.)

پس گریست و گفت: «پاک خدایا تو را نافرمانی می‌کنند، چنانکه گویی تو را نمی‌بینند. و تو بردباری می‌کنی چنانکه گویی تو را نافرمانی نکرده‌اند. با بندگان چنان نکویی می‌کنی که گویی به آنان نیازمندی و تو، ای آقای من، تو از آنان بی‌نیازی.» سپس به مسجد رفت.

من [طاووس] نزد او رفتم سرش را بر زانوی خود نهادم و چندان گریستم که اشکم بر گونه‌هایش روان شد. برخاست و نشست و گفت: «کیست که من را از یاد پروردگار باز می‌دارد؟»

– من طاووس هستم ای فرزند رسول خدا، این جزع و فزع چیست؟ بر ما است که چنین زاری کنیم لیکن به جای عبادت، جنایت و نافرمانی پیشه سازیم. پدرت حسین بن علی(ع) است! مادرت فاطمه زهراست! جدت رسول خداست!

به من نگریست و گفت:

– طاووس! هیات هیات. از پدر و مادرم مگو! خدا بهشت را برای فرمانبرداران و نیکوکاران آفریده اگر چه بنده حبشی باشد. و آتش را برای کسی که او را نافرمانی کند آفریده هر چند سید قریشی باشد. مگر کلام خدا را نشنیده‌ای که: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ: پس آنگاه که در صور دمیده شود، [دیگر] میانشان نسبت خویشاوندی وجود ندارد، و از [حال] یکدیگر نمی‌پرسند.» (سوره مؤمنون، آیه ۱۰۱). به خدا فردا جز عمل صالح چیزی تو را سود ندارد. (صفحه ۱۳۹)

چون علی بن الحسین وضو می‌گرفت رنگش زرد می‌شد. بدو می‌گفتند: «تو را چه می‌شود؟» می‌گفت: «می‌دانید می‌خواهم پیش چه کسی بر پا ایستم؟» (صفحه ۱۴۱)

علی بن عیسی از ابن عایشه روایت کند که از مردم مدینه شنیدم که می‌گفتند: «ما صدقه پنهانی را هنگامی از دست دادیم که علی بن الحسین درگذشت.» و مفید از ابن اسحاق روایت کند که: در مدینه چندین خانوار بودند که معاش آنان می‌رسید و نمی‌دانستند از کجاست. چون علی بن الحسین به جوار پروردگار رفت، آن کمک‌ها بریده شد. (صفحه ۱۴۷)

و می‌گفت: «صدقه پیش از آنکه به دست خواهند برد، به دست خدا می‌رسد.» (صفحه ۱۴۸)

سالی قصد حج کرد. خواهرش سکینه توشه‌ای به ارزش هزار درهم برای وی آماده ساخت. چون به حرّه رسید، آن توشه را نزد او بردند، و امام همه آن را بر مستمندان بخش فرمود. (صفحه ۱۴۸)

پسر عمویی مستمند داشت، علی بن الحسین (ع) شب هنگام چنانکه وی او را نشناسد، نزدش می‌رفت و چند دینار بدو می‌بخشید. آن مرد می‌گفت: «علی بن الحسین رعایت خویشاوندی را نمی‌کند، خدا او را سزا دهد.» امام این سخنان را می‌شنید و شکیبایی و بردباری می‌کرد و خود را بدان خویشاوند نمی‌شناساند. چون به دیدار خدا رفت آن احسان از آن مرد بریده شد و دانست که آن مرد نیکوکار علی بن الحسین بوده است، پس بر مزار او رفت و گریه کرد. (صفحه ۱۴۸)

دوبار مال خود را با مستمندان قسمت کرد و گفت: «خداوند بندهٔ مومن گناهکارِ توبه‌کار را دوست دارد.» (صفحه ۱۴۸)

چون سائلی نزد او می‌آمد می‌گفت: «مرحبا به کسی که توشهٔ من را به آخرت می‌برد.» (صفحه ۱۴۸)

روزی به دیدن محمد بن اسامه رفت. محمد در بستر مرگ بود و می‌گریست. امام پرسید: چرا گریه می‌کنی؟

– پانزده هزار دینار وام به گردن دارم و نمی‌توانم آن را بپردازم.

– گریه مکن وام تو بر عهده من است و تو چیزی بر ذمه نخواهی داشت. (صفحه ۱۴۸)

روزی که روزه می‌گرفت گوسفندی می‌کشت. هنگام عصر سر دیگ می‌رفت و می‌گفت: «این ظرف را برای فلان خانه و این ظرف را برای فلان خانه ببرید.» سپس خود با نان و خرما افطار می‌کرد. (صفحه ۱۴۹)

سفیان بن عیینه از زهری روایت کند که شب سرد و بارانی علی بن الحسین را دیدم آرد و هیزم بر پشت داشت و می‌رفت. گفتم:

– پسر رسول خدا این چیست؟

– سفری در پیش دارم و توشه آن را آماده کرده‌ام تا در جای امنی بگذارم.

– غلام من آن را برای تو بیاورد؟

– نه؟

– خودم آن را بردارم؟

– نه! چیزی که در سفر به کار من می‌آید و درآمدنِ مرا بر مهماندارم خوش می‌سازد چرا خود بردارم؟
تو را به خدا مرا بگذار و پی کار خودت برو!

پس از روزی چند از او پرسیدم: «سفری که در پیش داشتی چه شد؟»

– زهری! چنانکه پنداشتی نیست. آن سفر، سفر مرگ است و من برای آن خود را آماده می‌کنم، آمادگی برای مردن، دوری از حرام و بخشش و کار نیک است. (صفحه ۱۴۹)

ابراهیم‌بن‌علی از پدرش روایت کند که با علی‌بن‌الحسین به حج رفتم. روزی شتر او در راه ماند، چوبدستی را برداشت که به شتر بزند. سپس گفت: «آه اگر قصاصی نمی‌بود!» (صفحه ۱۵۳)

حسن‌بن‌حسن گوید: «مادرم فاطمه دختر حسین‌بن‌علی مرا فرمود که با دایی خود علی‌بن‌الحسین بنشینم. هیچ مجلسی با او ننشستم جز اینکه فایده‌ای از وی به من رسید. یا به خاطر ترسی که از خدا داشت، ترس خدا در دلم نشست و یا از علم او بهره بردم.» (صفحه ۱۵۵)

محمدبن‌حاطب گوید: تنی چند از مردم عراق نزد وی آمدند و از بعضی صحابه به زشتی نام بردند. چون سخن آنان به پایان رسید امام گفت: «به من بگوئید شما از مهاجران اولین هستید که به خاطر خشنودی خدا و یاری پیغمبر او و دین او از خانه و مال خود دست کشیدند؟»

– نه!

– آیا از آن مردمید که خدا درباره‌ی ایشان فرمود: «الَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يَجِبُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوَقِّ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» : و [نیز] کسانی که قبل از [مهاجران] در [مدینه] جای گرفته و ایمان آورده‌اند؛ هر کس را که به سوی آنان کوچ کرده دوست دارند؛ و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است در دل‌هایشان حسدی نمی‌یابند؛ و هر چند در خودشان احتیاجی [مبرم] باشد، آنها را بر خودشان مقدم می‌دارند. و هر کس از خست نفس خود مصون ماند، ایشانند که رستگاراند.» (سوره حشر، آیه ۹)

– نه!

– حال که شما از این دو گروه نیستید، از آن گروه هم نیستید که خدا در حق آنان فرموده: « وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ » و [نیز] کسانی که بعد از آنان [=مهاجران و انصار] آمده‌اند [و] می‌گویند: پروردگارا، بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند ببخشای، و در دل‌هایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند [هیچ گونه] کینه‌ای مگذار! پروردگارا، راستی که تو رؤوف و مهربانی» (سوره حشر، آیه ۱۰). از پیش من بیرون بروید، خدا سزای شما را بدهد. (صفحه ۱۵۵)

نزد کسانی که علمی داشتند می‌رفت و با آنان می‌نشست و بدان‌ها حرمت می‌نهاد. روزی نافع بن جبیر به او گفت: «تو سیّد مردم عصر و فاضل‌ترین آنان. چرا نزد این بنده (زید بن اسلم) می‌نشینی؟» گفت: «علم هر کجا باشد باید آن را دنبال کرد.» (صفحه ۱۵۷)

ابن ابی حازم وید سلیمان بن یسار را دیدم با علی بن الحسین میان قبر و منبر پیامبر می‌نشستند و به مذاکره می‌پرداختند و چون می‌خواستند برخیزند عبدالله بن ابی سلمه سوره‌ای را می‌خواند و پس از ختم سوره دعا می‌کردند. (صفحه ۱۵۸)

می‌فرمود: کسی که خود را گرامی داند دنیا نزد او خوار است. (صفحه ۱۵۹)

می‌فرمود: محبوب‌ترین شما نزد خدا کسی است که کردارش بهتر باشد و آنکه رغبتش بدانچه نزد خداست بیشتر است، کردار او نزد خدا ارجمندتر است. (صفحه ۱۵۹)

در سفارش به فرزند خود فرمود: پسرک من! خشم خود را بر مردمان، اندک اندک فرو خور! که داشتن شتران سرخ‌مو پدرت را چنان شادمان نمی‌کند که خشم خود بر مردمان را فرو خوردن. و بردباری یاری بزرگ و یاوروی نیرومند است. (صفحه ۱۶۰)

در سفارش به فرزند خود فرمود: پسرک من بر بلا شکبیا باش. و به حقوق دیگران تجاوز مکن. و کسی را در کاری یاری مکن که زیان آن برای تو بیش از سود آن برای اوست. (صفحه ۱۶۰)

فرزند خود امام باقر(ع) را چنین وصیت کرد: با پنج کس دوستی مکن و سخن مگو و همسفر مباش.

– این پنج کس کیانند؟

۱. فاسق، چه او تو را به لقمه‌ای یا کمتر از لقمه‌ای می‌فروشد.

– کمتر از لقمه چیست؟

– تو را به امید لقمه‌ای می‌فروشد.

۲. بخیل، که بدانچه از مال او سخت نیازمندی از تو مضایقت می‌کند.

۳. دروغگو، که دور را به تو نزدیک و نزدیک را از تو دور می‌سازد.

۴. احمق، چه او می‌خواهد به تو سود رساند و زیان می‌رساند.

۵. کسی که قطع رحم کند، چه او را در سه جای کتاب لعنت شده یافتیم. (صفحه ۱۶۰)

و مؤمن عمل خود را با حلم می‌آمیزد. و می‌نشیند که بیاموزد [...] شهادت را در حق بیگانگان پوشیده نمی‌دارد. هیچ کاری را برای ریا نمی‌کند و از روی حیا و انصاف نمی‌گذارد. اگر او را بستایند، از آنچه درباره او گفته‌اند می‌ترسد. و از آنچه از او نمی‌دانند، از خدا آمرزش می‌خواهد. از اینکه کسی نادانسته حق او را نشناسد آزرده نمی‌شود. (صفحه ۱۶۱)

از او پرسیدند: چه کسی بزرگ‌قدرتر از همه است؟ گفت: «کسی که دنیا را قدری نهد.» (صفحه ۱۶۱)

می‌فرمود: چون روز قیامت شود ندا می‌دهند: اهل فضل برخیزند. گروهی از مردم برمی‌خیزند. بدان‌ها می‌گویند به بهشت بروید. پس فرشتگان به آنان می‌رسند و می‌پرسند:

– به کجا؟

- به بهشت.

- پیش از حساب؟!

- آری.

- شما که هستید؟

- اهل فضل.

- فضل شما چیست؟

- وقتی با ما سفاقت می‌کردند، بردباری نشان می‌دادیم. و چون بر ما ستم می‌کردند شکیبایی می‌ورزیدیم و چون بر ما بدی می‌کردند می‌بخشیدیم.

- به بهشت بروید که نیکوست پاداش کارتان.

سپس ندا می‌دهند شکیبایان برخیزند! گروهی از مردمان برمی‌خیزند. به آنان می‌گویند:

- به بهشت بروید! پس فرشتگان بدان‌ها می‌رسند و سخنانی که به گروه نخستین گفتند به آنان می‌گویند و آنان پاسخ می‌دهند:

- ما شکیبایان هستیم.

- شکیبایی شما چگونه بود؟

- نفس خود را در طاعت خدا واداشتم و از نافرمانی خدای عزوجل بازداشتیم.

- به بهشت درآید که نیکوست پاداش کارکنان!

سپس ندا می‌دهد: همسایگان خدا در خانه او، برخیزید! گروهی از مردم برمی‌خیزند و آنان اندک هستند. بدان‌ها می‌گویند به بهشت بروید. پس فرشتگان آنان را دیدار می‌کنند و همان‌گونه که با گروه‌های پیشین سخن گفتند، به آنان می‌گویند و می‌پرسند:

- و چگونه در خانه خدا همسایه او شدید؟

- ما به خاطر خدای عزوجل یکدیگر را زیارت می‌کردیم و با یکدیگر می‌نشستیم و به یکدیگر می‌بخشیدیم.

- به بهشت روید که نیک است پاداش کارکنان! (صفحه ۱۶۱)

می‌فرمود: و اگر کسی از جانب راست تو، تو را دشنام داد و به جانب چپ تو رفت و از تو پوزش خواست پوزش او را بپذیر. (صفحه ۱۶۳)

می‌فرمود: از آن کس در شگفتم که از طعام به خاطر زیان آن می‌پرهیزد و از گناه به خاطر زشتی آن نمی‌پرهیزد. (صفحه ۱۶۴)

می‌فرمود: توبه بازگشت است و عمل (صالح) - توبه گفتار نیست. (صفحه ۱۶۴)

می‌فرمود: مبادا به گناهی که می‌کنی شادمان شوی که شادمانی به گناه بدتر از گناه است. (صفحه ۱۶۴)

می‌فرمود: گروهی از ترس خدا را پرستیدند، این پرستش بندگان است. و گروهی به رغبت پرستیدند و این پرستش بازرگانان است و گروهی از روی شکر پرستیدند و این عبادت آزادگان است. (صفحه ۱۶۵)

خدایا چنانکه بد کردم و نیکی فرمودی، اگر چنان کردم باز هم چنین کن. و مرا روزی کن تا در گشایشی که نصیب کرده‌ای آنان را که برایشان تنگ گرفته‌ای شریک خود مسازم. (صفحه ۱۶۵)

می‌فرمود: نگریستن مرد باایمان از روی دوستی و مودّت به چهره برادر مومن خود عبادت است. (صفحه ۱۶۵)

می‌فرمود: از متکبری نازنده در شگفتم که دیروز نطفه بود و فردا مردار. و از کسی سخت در شگفتم که در خدا شک دارد و آفرینش خود را می‌بیند. و از کسی که آفرینش آخر (قیامت) را نمی‌پذیرد و آفرینش نخستین را می‌بیند. و از کسی که برای این جهان کار می‌کند و کار آن جهان را وا می‌گذارد. (صفحه ۱۶۶)

مردی بدو گفت: «من تو را به خاطر خدا سخت دوست می‌دارم.» امام سر خود را فرو افکند. سپس گفت: «خدایا به تو پناه می‌برم که مرا به خاطر تو دوست بدانند و تو من را دشمن بداری.» سپس گفت: «من نیز به خاطر آنکه تو مرا به خاطر او دوست می‌داری تو را دوست می‌دارم.» (صفحه ۱۶۶)

او را گفتند حسن بصری گفته است: کسی که هلاک شود شگفت نیست که چگونه هلاک شده است، شگفت آن است که کسی که نجات می‌یابد چگونه نجات یافته است. امام گفت: «من می‌گویم شگفت نیست که کسی نجات یابد، شگفت آن است که با فراخی نعمت پروردگار چگونه کسی هلاک گردد.» (صفحه ۱۶۷)

می‌فرمود: هیچ‌کس بدون آگاهی خوبی کسی را نمی‌گوید، جز آنکه ممکن است بدون آگاهی بدی او را هم بگوید. (صفحه ۱۶۷)

هنگام مرگ غشی بر او رخ داد و چون چشم خود را گشود سوره واقعه و سوره فتح را خواند و سپس گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَأَوْثَقْنَا الْأَرْضَ نَتَبَوُّهُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ: سپاس خدایی را که وعده‌اش را بر ما راست گردانید و سرزمین [بهشت] را به ما میراث داد، از هر جای آن باغ [پهناور] که بخواهیم جای می‌گزینیم. چه نیک است پاداش عمل‌کنندگان» (سوره زمر، آیه ۷۴). آنگاه خاموش شد. (صفحه ۲۰۲)